

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Children

کودکان

فرستنده: جهانگیر محبی

نگارش: غلامرضا بقائی

۳۰ جون ۲۰۱۱



زندانی، برای رشد کودکان تاثیر منفی و ویرانگری به جای گذاشته، حیات عاطفی، فکری، اجتماعی و روانی آنان را با مخاطرات جدی روبرو خواهد ساخت.

دردانش روانشناختی کودک یک ترم اساسی داریم به نام کاوش یا جست و جو در زندگی ایام خردسالی انسان. روان شناسان کودک معتقدند که بخش چشمگیری از آموخته های خود انگیخته کودک نسبت به جهان پیرامون خویش از طریق همین کاوش آزادانه او در محیط اطراف و نقش مربیان او در فراهم آوردن آن محیط هائی که برای یاد گیری کودک خردسال ضروری است؛ صورت می گیرد.

زندان و تاثیر آن بر رشد کودکان!

طرح یک تحقیق پیرامون کودکان زندانی در زندانهای سیاسی جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ خورشیدی

اشاره : نوشتار حاضر، گفتار نگارنده ست درگردهمائی هائی در فرانسه (پاریس) ، هالند (رتردام) و ایتالیا (کارله) که در هفته های گذشته و به دعوت انجمن های علمی و فرهنگی ایرانیان در این کشورها برگزار شد.

دوستان !

امروز در خدمت تان هستم با گفتاری پیرامون یک پژوهش جاری در باره کودکان زندانی در ایران ، طرح برخی از زوایای این تحقیق ، ونتایج احتمالی آن موضوع تحقیق، این است : **زندان و تاثیر آن بر رشد کودکان** گرچه کلید واژه های این عنوان ممکن است شما را هدایت بکند به برخی مفاهیم کلی و مجرد ، ولی به گمانم بررسی برخی زمینه ها و پیش زمینه های این موضوع ، شما را نیز دچار بهت و ناباوری حیرت آوری خواهد کرد. می گویم شما نیز، به این دلیل که احساس شماری از استادان دانشگاهی استرالیا ، زمانی که نخستین بار این موضوع را با آنها در میان گذاشتم ، همین حیرت و ناباوری بود. پس بپردازم به کلید واژه های این پژوهش در حال انجام ، و تاریخ و جغرافیای خاص آنها .

زندان

واژه زندان در این تحقیق، زندانهای سیاسی جمهوری اسلامی است در دهه شصت خورشیدی. یعنی جاهائی که هزاران کودک و نوجوان ایرانی به علت و انگیزه سیاسی و یا فشار روانی به مادران زندانی به آنجا برده و زندانی شدند.

گرچه شمار بسیاری از این کودکان دیگر زنده نیستند تا از تجربه شان در زندان با ما چیزی بگویند، ولی ما از سرنوشت دیگر کودکان که به نوعی شانس زنده ماندن پیدا کردند، از طریق برخی گزارش های زندان که تا کنون منتشر شده و دیگر راههای موجود تحقیق در این زمینه ، می توانیم آگاه بشویم . این داده های نخستین برای تحلیل پایه بعدی تحقیق است ، یعنی رشد کودکان که یک رکن آکادمیک پژوهش جاری است. افزون براین ، با بررسی و تصویر جلوه های گوناگون این زندان و ویژگی های خاص آن ، که آن را متمایز می کند از تعریف شناخته شده زندان در عرف حقوقی ، ابعاد به غایت خوف انگیز و اثرگذار آن بر روی انسان، خاصه کودک انسانی مورد ارزیابی قرار می گیرد.

کودکان

کودکان مورد تحقیق ، سه دسته متفاوت اما به هم پیوسته اند :

نخست ، کودکانی که در زندان متولد شدند. اینان ، فرزندان زنان و مادرانی هستند که به خاطر فعالیت های سیاسی و باورهای عقیدتی شان دستگیر شدند. آشکار است که این زنان، کوشا گران سیاسی و فرهنگی و اجتماعی

کشورمان بودند که در دوره پیش گفته، دستگیر و زندانی شدند. یعنی در زمان این رخداد، آنها در واقع بار دار بوده و نوزادان شان در زندان به دنیا آمدند

دسته دوم، کودکان شیرخواره و خردسالی هستند که همراه با مادران شان به زندان برده شدند. همچون دسته نخست، مادران این خردسالان نیز، از شمار فعالان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بودند که در زمان دستگیری، فرزند یا فرزندان خردسالی داشتند

گروه سوم، که به لحاظ شماره و تعداد، از دو گروه پیشین بسیار گسترده ترند، مجموعه ای از کودکان و نوجوانانی هستند که به خاطر برخی فعالیت های ابتدائی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی شان (فروش نشریه و پخش اعلامیه) در دوره پیش گفته، یعنی سالهای پر شور و هیجان بعد از انقلاب سال ۵۷، که به یقین نخستین تجربه حضور اجتماعی آنان می تواند تلقی بشود، دستگیر و زندانی شدند

اضافه کنم که برابر یک ترم تربیتی و حقوقی (کنوانسیون جهانی حقوق کودک) همه افراد زیر هیجده سال، کودک تلقی می شوند. گرچه آماج اصلی این پژوهش، بررسی جوانب زندگی و زیست مجموعه این کودکان در زندان و ارتباط آن با یک ترم روان شناختی کودک یعنی رشد (Development) است، ولی این تحقیق بر آن است تا با اتکاء به منابع موجود یعنی گزارش های تا کنون منتشر شده، گفت و گوهای ضبط شده با شماری از جان به در بردگان و زندانیان سیاسی آزاد شده، و نیز پرسش نامه های تحقیقی (Questionnaire) و دیگر منابع، به شمار احتمالی و تقریبی کودکان زندانی در دوره پیش گفته دسترسی پیدا بکند

رشد

رشد یا (Development)، یک کلید واژه پایه ای در دانش روان شناختی کودک است. اگر ترم بلوغ (Growing) را به معنای مجموعه تغییرات فیزیکی و فزیولوژیکی انسان بگیریم همچون بزرگ شدن اندام ها و قد کشیدن طولی و عرضی آنها، ولی ترم "رشد" معنایی به مراتب وسیع تر می یابد. یعنی رشد انسانی، به مجموعه ای از تغییرات کیفی، درونی، و پایه ای انسان اطلاق می شود که شخصیت پیچیده و منحصر به فرد او را می سازد. مفاهیمی همچون یادگیری، قدرت سازگاری فرد با محیط، حیات عاطفی، فکری، روانی، و اجتماعی فرد و... به طور گریز ناپذیر و غیرقابل اجتناب مربوط اند به همین ترم کلیدی رشد یا (Development). البته داده های علمی روان شناختی کودک و دستاورد های امروزی علوم تربیتی، گستره شناخت ما از رشد انسانی به طور عام و رشد کودک به طور خاص را بسیار پر دامنه ساخته به گونه ای که امروزه ما حوزه های خاص تحقیقی و تخصصی رشد یعنی "رشد اجتماعی"، "رشد روانی"، "رشد عاطفی"، و "رشد فکری" را داریم، و انبوه پژوهش هایی که سبب ساز غنای این رشته از علوم شده است

گرچه ممکن است وارد شدن به جزئیات اکادمیک ترم رشد و جایگاه آن در حوزه دانش روان شناسی و علوم تربیتی به گونه ای مجرد برایتان ملال آور باشد، ولی مایلیم این را هم اضافه کنم که پایه نظری پژوهش جاری بر آراء و نظرات لو سمنوویچ ویگوتسکی (Lev Semenovich Vygotsky)، اندیشمند فرهیخته روسی است با نظریه های بسیار کارآمد و اثرگذار او پیرامون روند پیچیده رشد در دو سطح طبیعی که ناشی از تکامل جهان بیولوژیک فرد است، و سطح فرهنگی که حاصل رشد تاریخی جامعه است، ولی هر دو سطح در رشد روانی انسان در هم می آمیزند. در واقع ویگوتسکی کوشیده تا در یابد که چگونه این تغییر و تبدیل را از سطح طبیعی به سطح فرهنگی، و چگونه رشد و تکامل روند های عالی روانی را در انسان، درک و ضابطه بندی کند. چنین نظراتی، امروزه پا به

پای آرای ارزشمند ژان پیازه محقق بزرگ سوئسی در علوم تربیتی و روان شناختی کودک ، همچنان مورد استناد استادان و دانشجویان در سراسر جهان است.

با این توضیح و تشریح ابتدائی ، بپردازم به پرسش اساسی یا پیش فرض این تحقیق : زندان ، بر رشد کودکان تاثیر منفی و ویرانگری به جای گذاشته ، حیات عاطفی ، فکری ، اجتماعی و روانی ی آنان را با مخاطرات جدی روبرو خواهد ساخت. خب ، این فرضیه نخستین تحقیق جاری ست که تا انجام کامل آن، دسترسی به نتایج ملموس و تحلیل و تطبیق آن با داده های تاکنونی موجود در دانش روان شناختی کودک، ظاهرا چیزی نمی توان اظهار کرد.

ولی می خواهم در اینجا اشاره هائی گذرا و طرح گونه داشته باشم پیرامون این موضوع و بر شمارم چند تجربه را، و بعد مرور اجمالی گوشه هائی از زندگی کودکان در زندانهای سیاسی جمهوری اسلامی، تا هم تصویری کلی و در عین حال تکان دهنده از محیط و فضای این زندانها داده باشم و هم نمونه هائی عرضه بکنم از آن تاثیرات مخرب بر روی کودکانی که در سالهای نخستین زندگی شان یا به تعبیر انگلیسی آن (Early childhood Years) زندانی بوده اند.

نیز ، شایسته است یک اصل پایه ئی پیرامون ترم رشد را که مورد توافق همه دست اندرکاران و پژوهندگان دانش روان شناختی کودک و علوم تربیتی ست ، یادآوری کنم : نزدیک به هفتاد درصد از رشد شخصیت و شکل بندی رفتاری انسان از مرحله بسیار با اهمیت و تعیین کننده دوران اولی حیات انسانی او یعنی همان سالهای نخستین زندگی متاثرست. به بیان دیگر، چگونگی شرایط زیستی انسان در این مرحله از زندگی ، نحوه روابط او با جهان پیرامون، حضور مؤلفه های ضروری محیط و فضای یادگیری او، یا به عکس عوامل بازدارنده و محدود کننده، جهان همبازی ها و هم سن و سالان که بخشی از عوامل موثر و طبیعی زندگی و یادگیری او هستند ، سامانه های آموزشی و تربیتی همچون کانون خانواده یا محیط های پیش دبستانی ، پاسخ گویی ضرور به نیاز های روانی، عاطفی ، فکری و اجتماعی او از ناحیه بزرگسالان، برخی تجربه های فردی و نخستین زندگی که در هر انسان منحصر به فرد (Unique) و یگانه اند ، بهداشت، تغذیه، آموزش و . . . دهها مؤلفه ضروری دیگر، نه تنها جهان کودک را می سازند و شکل می دهند، بلکه حضور یا عدم حضور همین مؤلفه ها در صورت بندی شخصیت کودک در جهان جوانی ، میان سالی و حتی کهولت او موثر و تعیین کننده اند

پس اجازه بدهید ابتداء چند نمونه تجربی از زندگی کودکان در زندانهای جمهوری اسلامی را بگویم و بعد آنها را مقایسه بکنم با نمونه های مشابه زندگی کودکان در بازداشتگاههای اجباری یا کمپ های پناهندگی در استرالیا

.Detention Centres

چرا این مقایسه را می کنم ؟ به این دلیل که ما امروزه تحقیق های پرشماری داریم از تاثیرات مخربی که زندانی شدن چند ساله کودکان پناهجو بر وضعیت رشد آنان داشته، هرچند که در برخی موارد مقایسه کمپ های پناهندگی در استرالیا با زندانهای جمهوری اسلامی ، مقایسه منصفانه ای به نظر نمی آید.

خب ، نگاهی بیندازیم به زیست و زندگی کودکان زندانی در جمهوری اسلامی:

یکی از زنان زندانی سیاسی ی پیشین جمهوری اسلامی امروز به همراه فرزندش که جوانی ست بیست و چند ساله، در حومه لندن مثلا زندگی می کند. این جوان بیست و چند ساله ، ایام خرد سالی را به همراه مادرش در زندان های سیاسی جمهوری اسلامی به سر برده. بعد هم مادر به دنبال تحمل آن بازجوئی ها و شکنجه و سلول و بند آزاد شده و سالهائی بعد تر توانسته از کشور خارج بشود و حال هر دوی آنها ظاهرا در شرایط امنی در لندن زندگی شان را

ادامه می دهند. تا اینجای کار ظاهراً اتفاق خاصی در زندگی کنونی آنها نمی بینیم. اما وقتی اندکی باریک تر بشویم و نقیبی بزنیم به زندگی امروزی شان، در می یابیم که قصه درد هنوز ادامه دارد. از این قرار که این مادر گزارش می دهد که بعد از گذشت سالها از آن دوران زندان، فرزند او هنوز آثار و عوارض پنهان و آشکار آنرا با خود دارد و از آن رنج می برد. به مثل مادر روزانه به کار خویش در بیرون از خانه مشغول است و هر غروب به خانه باز می گردد. اما اگر روزی و به هر دلیلی- فرض بگیرید تأخیر در حرکت قطار یا اتوبوس، اندکی دیرتر به خانه برسد، فرزند او دچار اضطراب و سردرگمی و پریشانی می گردد. یعنی از تنهایی در خانه دچار وحشت و اضطراب می شود. این را شما مقایسه بکنید با کودکی عادی که از مدرسه برگشته و منتظر بازگشت مادرش، و مادر با یک تلفون کوتاه و توضیح اینکه که مثلاً برایش مشکلی پیش آمده و تا دو ساعت دیگر به خانه می رسد، کودک آسوده خاطر به کار خودش مشغول می شود. با چنین مقایسه ای در می یابیم که واکنش های رفتاری آن جوان بیست و چند ساله، خاص و متفاوت است، و احتمالاً این روحیه و واکنش رفتاری غیر طبیعی، چیزی نیست جز تداعی همان زندگی گذشته او و مادرش در زندان، با همان سابقه ذهنی زمان طولانی تنهایی که در سلول انفرادی به انتظار مانده تا مادرش با سر و روی مجروح و باند پیچی شده از بازجویی باز گردد.

نمونه ای دیگر را بگویم: در سال ۱۳۶۹ در ایامی که در آنکارا (ترکیه) به سر می بردم برای امور پناهندگی، به اقتضای کارم - آموزگاری بچه ها در آموزش و پرورش ایران - دوستان آمدند مدرسه ای، کلاسی، اتاقی را سر و سامان دادند تا بچه های پناهنده را درس بدهم. البته درس و مشقی به تعبیر متداول در میان نبود. بلکه با بچه ها قصه می خواندیم. نقاشی می کردیم. و درست در میانه همین زندگی با بچه ها بود که دریافتم شماری از آنها، به هیچ روی رفتار و حرکات کودکانه و پر از تحرک و بازی همسالان خود را ندارند. مثلاً کودکی بود که فقط با زنان دمخور بود و از مردها فاصله می گرفت. یا کودکی که به شدت پرخاشجو بود و اگر فرصت پیدا می کرد با پارچه ای یا چیزی که دستش می رسید چشم بچه ای دیگر را می بست. می پرسیدم چرا این کار را می کند، می گفت:

آقا! چشم بند بازی می کنیم! یا بچه ای که نقاشی هایش تنها تصویر یک مرد بود با عینک و سبیل. و خب این مرد نقاشی، پدرش بود که هرگز ندیده بود. بعد ها با گفت و گو با خانواده های این بچه ها دریافتم که آنها، چند ساله اولیه زندگی شان را به همراه مادران شان در زندان گذرانده اند

گرچه می دانم که تلخ و رنج آوراست برایتان، اما اجازه بدهید شما را ببرم به آن سالها، و به استناد به گزارش های منتشر شده تاکنونی از زندانهای سیاسی جمهوری اسلامی و زندگی کودکان زندانی که در لابلای این آثار آمده، تصویری از شرایط زیست و زندگی آنها را خدمت تان عرضه بکنم.

خانم منیره برادران از چهره های آشنای زندانی، با هشت سال زندگی در زندان که شرح آن در سه جلد کتاب "حقیقت ساده" آمده، در توضیح شرایط زندان در دهه شصت خورشیدی می گوید:

"کودکان ناگزیر بودند در مراحل دشوار زندگی در زندان از بازجویی و شکنجه تا تحمل وضعیت طاقت فرسا و غم انگیز زندگی در بند و سلول، همراه مادران شان باشند". او از "علی" کودک یک ساله ای می گوید که به همراه مادرش در واقع گروهان زندانبان بودند چرا که وقتی برای دستگیری پدر علی می روند، او را نمی یابند. برابر گزارش خانم برادران، "علی خردسال مجبور بود در میان صدها زن و دختر جوانی که آنها را عمه و خاله می نامید، شاهد آن فضای پر از خشونت و اضطراب باشد. او حتا یک اسباب بازی ساده نداشت تا لحظاتی را به بازی با آن سرکند. از همین روی علی دایماً عصبی بود و بهانه می گرفت."

در همین نوشتار با عنوان "کودکان زندان"، خانم برادران اشاره دارد به تابستان ۱۳۶۳ و زندگی در بندی که در آن پنج تا ده کودک همراه با زنان زندانی زندگی می کردند. برابر همین روایت "... بزرگترین این بچه ها، دختری شش ساله ست که هم نامش در لیست کارگری بند ست و هم وظایف روزانه آنرا انجام می دهد. او آن قدر سن داشت که محدودیت های زندگی در زندان را بفهمد ولی آن قدر بچه بود که نمی دانست چرا زندانی شده. به همین خاطر، و در مقایسه با دیگر کودکان، زندگی در زندان بسی دردناک تر بر او می گذشت. این دختر خردسال، همیشه تنها و ساکت بود."

به گزارش خانم برادران "بازی ی کودکان زندانی، حیرت آور بود. آنها گاه به یکی از بچه ها چشم بند می زدند و او را پشت سر خود می کشیدند. گاه هم نقش نگهبانان و پاسداران را بازی می کردند با گفتن خواهران! چادرتون سر کنید، برادران لوله کش آمده اند!"

همچنین خانم فریبا آزاد در خاطرات زندان خود در توضیح بازی های غم انگیز کودکان می نویسد که "بچه ها روی پای همدیگر پماد می مالیدند و بعد اطراف انرا باند پیچی می کردند، و آن گاه می نشستند به پرستاری یکدیگر. آنها در واقع این کار را از زندانیان شکنجه شده بند آموخته بودند."

در خاطرات زنان زندانی، باز می خوانیم که از آن جایی که کودکان بند و سلول، زمانی طولانی از زندگی در بیرون را تجربه نکرده بودند، بسیاری از مفاهیم عادی در جهان کودکان، مثل واژه "ساندویچ"، "بستنی"، و "پارک" را نمی شناختند و یا از طریق تلویزیون یاد گرفته بودند. در این زمینه به پاره ای از خاطرات فریبا آزاد گوش کنیم:

"... در اتاق ما یک سطل خالی پنبه بود با عکسی از یک گوسفند روی آن. ازش همچون یک وسیله استفاده می کردیم و اسمش را گذاشته بودیم "گوساله". یک سطل بزرگتر هم بود که "گاو" نام گذاری کرده بودیم. یک روز موقع تماشای برنامه کودک تلویزیون، "سحر" دختر خردسال زندانی، یک گاو می بیند. می پرسد که آن چیست؟ جوابش می دهند گاوست. سحر می خندد و می گوید نه! بعد می رود و سطل را می آورد، نشان دیگران می دهد و می گوید: این گاو ست! همه می خندند اما تا مدتی هم چنان سحر اصرار دارد که او درست می گوید!"

اما داستان تلخ کودکان زندانی متعلق به هم میهنان بهائی ما هم تکان دهنده است؛ کودکانی که به باور توابع و زندانبانان همچون پدران و مادران شان نجس و غیرقابل تماس بودند! گوش بکنید:

"... سعید، در زندان متولد شد. زمانی که سینه مال راه رفتن را یاد گرفت، تنها امکان او برای حرکت و کاوش جهان پیرامونش همان اندازه پتویی بود که روی آن می خوابید یا بازی می کرد. از آن جایی که او "نجس" شمرده می شد و نباید دیگران را نجس می کرد، مجاز نبود از حد همان پتو تجاوز بکند تا آن جا که مادرش وقتی می خواست به بیرون از اتاق برود، مجبور بود پای سعید خردسال را با میله های شوقاژ بندد!"

این را هم به خاطر داشته باشید دوستان! که در دانش روانشناختی کودک یک ترم اساسی داریم به نام کاوش یا جست و جو (Exploration) در زندگی ایام خردسالی انسان. روان شناسان کودک معتقدند که بخش چشمگیری از آموخته های خود انگیزه کودک نسبت به جهان پیرامون خویش از طریق همین کاوش آزادانه او در محیط اطراف و نقش مربیان او در فراهم آوردن آن محیط هائی که برای یادگیری کودک خردسال ضروری است، صورت می گیرد. با این توضیح، شما ببینید که سهم "سعید" خردسال برای کاوش و جست و جوی جهان پیرامونش تنها همان مساحت "پتو" ست که زندانبان و توابع برایش تعیین کرده اند!

با این همه، قصه درد "روزبه" کودک خردسال زندانی هم شنیدنی ست. برابر یک گزارش از زنان زندانی، روزبه کودکی است که در ایام بازجویی های توأم با شکنجه طولانی مدت مادرش از او جدا می گردد. ولی بعد این طفل دو ساله، نزد مادر مجروحش بازگردانده می شود، و در راهروی سالن معروف به "بند دوهزار" در مساحتی به اندازه یک پتو زندگی می کند. در اینجا، روزبه دیگر کودکی با دنیای کودکانه اش نیست بلکه ناگزیر بدل می شود به راهنما و پرستار مادر. او می شود عصای مادری با پاهای مجروح و چشمان پوشیده با چشم بند، که او را به دستشویی می برد، که می شود راوی حوادثی که به تلخی در اطراف می بیند، و بازگویی آنها برای مادرش. دردناک تر از همه اینها آن ست که در گزارش های زندان می خوانیم که در دوره هائی شمار کودکان زندانی در سلول های انفرادی از تعداد کودکانی که در بندها زندگی می کردند، بیشترست. از آنجا که گاه مدت بازجویی مادران از شش ماه تا یک سال طول می کشید، این کودکان ناگزیر بودند که در یک سلول انفرادی به اندازه شش قدم راه رفتن، با مادرشان سر کنند. نمونه ای از این مرحله از زندگی کودکان در سلول را از زبان خانم برادران بشنوید:

"سیاوش ده ماهه خیلی بدشانس بود، آخر او به شکل زود رس و خارج از معمول و طبیعی دیگر کودکان راه رفتن را یاد گرفت، یعنی در نه ماهگی! گرچه با او بازی می کردیم. برایش شعر می خواندیم. می شدیم یک حیوان و سواریش می دادیم، با این همه دنیای او این نبود. بلکه سیاوش برای تنفس هوایی تازه، می ایستاد پشت سوراخ کوچک در سلول که از آن غذای زندانی را می دادند، و فریاد می زد "بیا"؛ تنها کلمه ای که به تازگی آموخته بود. در این میان یکی از زندانبانان که به نوعی متأثر بود از این داستان تلخ سیاوش، می آمد و او را با خود می برد. غم انگیزتر زمانی بود که سیاوش بازمی گشت و حاضر نبود از زندانبان جدا بشود."

در باره این عرصه از رشد یعنی رشد گفتاری کودک (Language development) اجازه بفرمائید یک جمله معترضه خدمت تان بگویم. برابر پژوهش های علمی، رشد زبانی یا گفتاری کودک انسانی با یادگیری پیش واژه ها یا (Pro-words) آغاز می شود. پیش واژه ها تنها برای خود کودک و مادر او معنا دارند و از نظر سایرین ساختگی و بی معنی هستند. مثلاً یک کودک وقتی زبان باز می کند، بالش یا متکای خود را "آبیل گو" نام گذاری می کند، یا به قاشق غذاخوری اش می گوید "دوگول دوگول". این پیش واژه ها در همه زبان ها و همه اقوام انسانی هستند. اما معمولاً نخستین واژه معنادار و عمومی که کودک انسانی می آموزد و کمابیش در همه ملت ها با زبانهای گوناگون یکسان است واژه "دا"، "ما" "ما ما"، "مام"، "مامان" و همانند این هاست. به باور بسیاری از کارشناسان تربیتی، یادگیری ی همین واژه "مادر" و طول عمر طولانی و اثرگذار آن است که سبب ساز آن رابطه عاطفی عمیق کودک و مادر در سراسر طول عمر انسانی آنها می شود. حال شما بیائید این وضعیت را مقایسه بکنید با کودکی که در زندان زبان باز می کند و نخستین کلمه ای که می آموزد کلمه ای همچون "خواخوری" یا "سلول" یا "بند" ست! موارد اخیر بخشی از یافته های من در پژوهش جاری ست.

خب، این را هم داشته باشید که داستان کودکانی که به خاطر نخستین تجربه اجتماعی شان مثلاً در مدرسه و دبیرستان یا محله شان دستگیر شدند و به محکومیت سالیان سال، در بند و سلول و شلاق و شکنجه، کودکی شان را به پایان بردند، روایت دیگری ست. گرچه هنوز هیچ آمار رسمی از این کودکان در دست نداریم، باز با مراجعه به گزارش های تاکنون منتشر شده، به خصوص لیست نام اعدام شدگانی که سن شان زیر هیجده سال ست، می توان ابعاد فاجعه را حدس زد. مثلاً در گزارش های زندانها اشاراتی می بینیم از تجمع های داخل زندان مثلاً در "حسینیة اوین" و ترکیب قابل توجه شمار کودکان و نوجوانانی که در میان جمع زندانبانان بزرگ سال بودند. در عین حال

خانم شهرنوش پارسی پور در کتاب خود با نام "خاطرات زندان" با یک برآورد عمومی و احتمالی به شماره و تعداد این کودکان و فضا و مساحت تنفسی زندان برای هر زندانی می‌پردازد و می‌نویسد که :

"در روز ده شهریور [اسد] ۱۳۶۰ ، دست به یک آمار گیری زدم . سطح زندان را با احتساب راهرو و دستشویی و حمام اندازه گرفتم و بر ۱۶۵ زندانی که در آن موقع در بند بودند، تقسیم کردم . به هر نفر نیم متر مربع فضا می‌رسید ."

خانم پارسی پور معتقد است که "میانگین سنی - این دوره - زندانیان نوزده سال و شش ماه بود. سال بعد در همین ماه این آمار را با دسته دیگری از زندانیان تکرار کردم . میانگین سنی بیست سال و شش ماه و دو سه روز بود. از آنجائی که جوان ترین زندانیان ۱۴ سال داشتند، می‌توان گفت طیف زندانیان سیاسی زن در مقطع سال ۱۳۶۰ در حد فاصل ۱۴ تا ۲۶ سال در نوسان بود. زندانیان متولد سال های ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) ، ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) ، ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) در اوج جدول قرار می‌گرفتند."

برابر همین گزارش خانم پارسی پور ، متجاوز از ۸۰٪ زندانیان دانش آموز بودند. حدود ۱۰٪ تا ۱۵٪ دانشجو و بقیه به طیف های دیگر همچون معلم، پرستار، خانه دار، و کارمند تعلق داشتند. خانم پارسی پور در پایان این گزارش که به گونه ای مشابه است با دیگر گزارش های منتشر شده زندان ، نتیجه می‌گیرد که "از این قرار می‌توان گفت که ما با یک شورش دانش آموزی روبرو بودیم ." نکته تکان دهنده دیگر در گزارش خانم پارسی پور اشاره او به تجربه یکی از زندانیان هم بند اوست ؛ یک پرستار زندانی که او نیز در مطالعه اش از وضعیت زندانیان معتقد است که بیش از هفتاد درصد از زندانیان زن دچار تنش های عصبی ناشی از قطع عادت ماهانه هستند.

این را هم اشاره بکنم که برابر یافته های تاکتونی ام در خصوص اختلال ها و تنش های عصبی کودکان و نوجوانان زندانی که احتمالا محصول محیط پراضطراب زندان است به موارد تکان دهنده ای برخورده ام که در اینجا یک نمونه آن را برایتان بازگو می‌کنم: یک زندانی زن سیاسی پیشین جمهوری اسلامی در گفت و گوئی ضبط شده که همچون یک مرجع یا (Reference) این پژوهش ست می‌گوید که " . . . به خاطر می‌آورم که یک بار یک دختر نوجوان هم بند من که در آغاز مرحله بلوغ جسمی بود و هنوز پستان هایش رشد کافی نداشتند با ترس و اضطراب به من مراجعه کرد و گفت که پستان هایش شروع به ترشح شیر کرده اند و . . . " خب ، شما این را می‌دانید که ترشح شیراز پستان های مادر محصول یک روند پیچیده هورمونی - عصبی - فزیولوژیک است که درست بعد از زایمان صورت می‌بندد. پس چه اتفاقی می‌افتد که دختری دوازده - سیزده ساله که حتا سینه های او رشد کافی فزیولوژیک را نکرده اند، از ترشح شیر خیس می‌شوند ؟ یک احتمال این است که افزودن مواد شیمیائی همچون کافور به غذای زندانی باعث اختلال در سامانه های هورمونی زنانه شده ست. اما آنچه محتمل تر است و گزارش های زنان زندانی سیاسی در زندانهای جمهوری اسلامی آنرا تأیید می‌کنند ، شرایط بسیار خوفناک و پراز استرس و اضطرابی ست که کودک و نوجوان دختر زندانی که در این مرحله از رشد و بلوغ بوده است، تحمل و تجربه کرده ، به گونه ای که ساختار هورمونی-عصبی - فزیولوژیک انسانی را دچار اختلال کرده است.

اما دوستان ! بگذارید از این تلخ در عرصه زندان و کودکان و نوجوانان زندانی هم برایتان بگویم : تجاوز جنسی به دختران و زنان جوان زندانی همچون پاره ای از شکنجه های سازمان یافته و حساب شده کارگزاران امنیتی و زندانبانان.

در این زمینه ، انتشار یک اثر تکان دهنده سالهای اخیر یعنی کتاب "مصلوب" نوشته خانم "کتایون آذرلی" ، که بی پروا و دلاورانه از آن جنایت های هولناک که بر او و سایرین رفته، پرده بر می دارد. کتایون زمانی که تنها هفده سال داشت در مشهد دستگیر شد، و در واقع "مصلوب" که او به تصویر کشیده، فضای "زندان وکیل آباد" مشهد است.

یا کتاب "در اینجا دختران نمی میرند" نوشته "شهرزاد" که از همین جنایت جنسی در زندان موسوم به "زیر زمین سید علی خان" و نیز زندان دستگرد اصفهان می نویسد. او به صراحت و از زبان زندانیان هم بندش که هر بار مورد تجاوز جنسی قرار می گرفتند با سیاه ترکیب گفتاری "تف مالی" یاد می کند. از این دست : " . . . سرور سخت متشنج بود. درحالی که می گریست با فریاد می گفت، تف مالی شدم . لجن مالی شدم . کاش می شد پوست تنم رو بکنین و دور بیندازین " .

در جایی دیگر از یک گزارش و در خصوص همین تجاوز جنسی در زندان تبریز، روایت مستندی داریم از تجاوز به دهها دختر و زن جوانی که بعد از مدتها سکوت دردمندانه نسبت به آن، سرانجام خبر آن به بیرون زندان می رسد و به دنبال اعتراض های خانواده های زندانی ، و شجاعت و دلاوری یکی از زنان زندانی ، سرانجام "حاج حمید" بازجو ، محاکمه و اعدام می شود. گرچه اولیای امور زندان ، همان زن زندانی افشاءگر این جنایت را هم اندکی بعد اعدام می کنند.

ضمن اینکه انتشار یک نامه آیت الله منتظری به خمینی در سال ۱۳۶۵ که در مجموعه پیوست خاطرات او آمده است، این تجاوز جنسی به دختران نوجوان زندانی را باز می گوید. نگاه بکنید به صفحه ۵۱۰، پیوست شماره ۱۴۳، خاطرات منتظری، چاپ اتحاد ناشران ایرانی در اروپا. در این نامه از زبان آقای منتظری و خطاب به خمینی می خوانید : " . . . آیا می دانید در زندانهای جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس شاه نشده است ؟ . . . آیا می دانید در زندان مشهد در اثر نبودن پزشک و نرسیدن به زندانی های دختر جوان بعدا ناچار شدند حدود بیست و پنج دختر را با اخراج تخمدان و یا رحم ناقص کنند ؟ . . . آیا می دانید در بعضی زندانهای جمهوری اسلامی دختران جوان را به زور تصرف کردند ؟ آیا . . . " .

این را هم اضافه کنم که در همین نامه به تاریخ ۱۷/۷/۱۳۶۵، آقای منتظری تعداد زندانیان سیاسی تنها در زندانهای کرج و تهران را "پانزده هزار نفر" گزارش می کند، و این شاید تنها سند رسمی تاکنونی در زمینه شماره و تعداد زندانیان سیاسی در این سالها باشد .

حال ، به هدف درک و دریافت یک نتیجه گیری عمومی از تاثیر چنین شرایطی از محیط زندان بر روی کودکان زندانی، شما را می برم به استرالیا ، و با مرور کوتاهی از یک تجربه همسان با آنچه شنیدید ، با زندگی کودکان پناهجو در کمپ های پناهندگی آشنا می کنم. به این دلیل که گرچه نتایج تحقیق پیش گفته به گونه ای مستند هنوز روشن نیست، ولی پیرامون وضعیت کودکان پناهجو که درست مانند همسالان خود گاه چندین سال در بازداشتگاههای اجباری استرالیا گذرانده و می گذرانند، تا کنون تحقیق های متفاوتی توسط کارشناسان تربیتی و روان شناسان صورت گرفته که این خود می تواند به شما کمک بکند به درک و دریافت نتایج احتمالی تحقیق جاری، یا دست کم تصویر یک شمای کلی از آن .

داستان کودکان پناهجو و زندگی چند ساله آنها در بازداشتگاهها یا کمپ های پناهندگی استرالیا ، بیش و کم شباهت زیادی به کودکان زندانی در ایران دارد و البته چند تفاوت و تمایز اساسی :

نخست اینکه، خلاف کودکان زندانی در ایران، ما در استرالیا تقریباً شماره و تعداد کودکان پناهجو را داریم. به طور مثال همین الان شما با یک کوبه "کلیک" روی سایت اینترنتی وزارت مهاجرت استرالیا و نهادهای مربوط به آن، به صراحت می بینید که مثلاً از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ نزدیک به دو هزار و یک صد و چند نفر تنها کودک پناهنده وارد استرالیا شده اند که بلافاصله زندانی شده اند.

دوم، اینکه از شرایط زندگی و زیست و محدودیت های زیانبار این کمپ ها بر زندگی خانواده ها و به خصوص کودکان خردسال در آنجا، جامعه از طریق رسانه های عمومی و نهادهای مدافع حقوق بشر استرالیایی و غیر استرالیایی که نسبت به این قضیه به شدت حساس هستند، روزانه با خبر می شوند.

سوم، به اقتضای این وضعیت، نهادهای دانشگاهی و حقوقی و حتی کلیسا هم بیکار ننشسته اند، و با تحقیق های روشنگر و پژوهش های علمی، نه فقط مرتباً دولت حاکم بر استرالیا را برای آزادی این بچه های بی پناه زیر فشار می گذارند که خود همین تحقیق ها با نگاه آسیب شناختی روانی و جسمی کودکان زندانی، فرصت و امکان ارزشمندی فراهم می آورد تا سازمانهای مدافع حقوق کودکان در سراسر جهان، زنگ خطر را به صدا در بیاورند و در اندیشه راه کار و چاره ای باشند تا از بروز چنین فجایی جلو بگیرند.

پس همین جا نتیجه بگیریم که اگر بعد از بیست و چند سال من می آیم و از رنج و شکنج کودکان ایرانی در زندانهای جمهوری اسلامی می گویم و هنوز هم بر سر انجام چنین تحقیق و پژوهش با بسیاری مشکلات روبرو هستم، زیاد هم شق القمر نکرده ام، که خود همین موضوع با این فاصله زمانی نشان می دهد که ما کجا ایستاده ایم. بماند اینکه وقتی شما توضیح بدهید که پدیده هائی مثل زندان و شکنجه و اعدام و حبس و بند را از سطح یک بیانیه سیاسی باید فراتر برد و آنها را بدل به امری حقوقی کرد و به مجامع آکادمیک و دانشگاهی کشاند تا فکری اساسی مطرح بشود و به جایی برسد، هنوز دو ریالی بسیاری از جزم اندیشان سیاسی کج است و نمی افتد، و فکر می کنند نه! اقدام! فقط اقدام سیاسی!

رها کنم و از تحقیقات روشنگر دانشگاهی و حقوقی بر کودکان پناهجو برایتان بگویم: چندی پیش در یک کوشش علمی و اثرگذار، گروهی از روان شناسان استرالیایی یک آزمون "تست" می دهند به کودکان پناهجو که در یک کلمه، "Detention Centre" یا بازداشتگاه پناهندگی را تعریف کنند. با پاسخ های کودکانه ای که بچه ها به این آزمون دادند و بلافاصله بازتاب گسترده ای در استرالیا پیدا کرد، مجامع علمی استرالیا بر خود لرزیدند. پاسخ بچه ها به آن پرسش این بود: زندان، قبر، سوراخ جهنم و... یا انتشار نقاشی های کودکانه "شایان بدرائی" کودک خردسال پناهجوی ایرانی با نما های ساده "سیم خاردار، پولیس باتوم به دست، آمبولانس، پناهنده ای که رگ خود را می زند، پناهنده ای که از ارتفاع می پرد و خود کشتی می کند، او و خواهر خردسالش که گریه می کنند"، یک بار دیگر توجه افکار عمومی را نسبت به خشونت های جاری در بازداشتگاهها و میان پناهجویان و پولیس، و تاثیرات مخرب آن بر روی کودکان جلب کرد.

از قضا همین داستان "شایان"، یکی از اثرگذارترین نمونه هائی است که عوارض و آثار ویرانگر زندان و فضای پرازخشونت آن بر سلامت روانی و جسمی کودکان را بازتاب می دهد. از این قرار که "شایان"، چند سال بیشتر ندارد که به همراه خانواده با قایق و به صورت قاچاقی وارد استرالیا می شود و بلافاصله به زندان منتقل می گردد. شایان در طی چند سال زندانی شدن و زندگی در کمپ های گوناگون شاهد نزاع و درگیری و گاز اشک آور و خود زنی و خود کشتی ی بزرگتر هاست. گزارش های پزشکی و روان پزشکی در خصوص وضعیت شایان سخت نگران کننده است:

" . . . نه آب می خورد نه غذا، او مرتبا در حالت ترس و اضطراب و کابوس ست." ادامه وضعیت زندگی در زندان، بر وخامت حال او می افزاید: ". . . شب ادراری، خواب آشفتگی، بیداری های عصبی گونه همراه با تشنج و جیغ های کودکانه با جمله تکراری او: " آنها ما را می کشند " ! ، انزوا از جمع، ناخن جویدن، و رفتارهای پرخاشجویانه در مدرسه".

یا در یک جابه جایی تنبیهی توسط اولیای امور کمپ ها ، خانواده شایان و او به یک کمپ با شرایط محدودکننده تر و سخت تر منتقل می شوند. بعد شایان یاد می گیرد که به گفته او "آدم های بد را به آنجا می برند." ، و همین وضعیت است که به گفته روان شناسان، کابوس ها و شب ادراری های او را تشدید می کند. در همین رابطه، همچنین دهها گزارش رسمی از ناحیه پزشکان و روان پزشکان حکایت دارند از تشدید بحران های روانی، جسمی و عاطفی این کودک خردسال زندانی. از جمله، این گزارش یک مقام دولتی: ". . . مشاهده شده که شایان خود را زیر پتویی پنهان می کند و در حالی که دچار تشنج های عصبی ست ، گریه می کند".

و سرانجام به استناد به مجموعه ای از این عوارض و آسیب های روانی و رفتاری شایان و دیگر نمونه هایی که در سایر کودکان خردسال پناهجوست ، روان شناسان هشدار می دهند که چنین کودکانی در معرض خطر و ریسک طولانی مدت اضطراب و استرس اند: " Prolonged Stress Syndrome".

و بالاخره این گزارش رسمی ، که شایان در حد فاصله ماه مارچ تا اگوست سال ۲۰۰۲ نزدیک به هفتاد بار مورد معاینه پزشکی و روان پزشکی بوده، و این نظر و تشخیص نهایی پزشکی در باره او صادر می شود:

"Chronic post-traumatic stress disorder". با چنین وضعیتی از زندگی کودکان زندانی پناهجوست که نهادهای پژوهشی در استرالیا و نیوزیلند همچون "انجمن سلطنتی روان شناسان استرالیا " ، "بنیاد روان شناسی نیوزیلند"، "دپارتمان جامعه شناسی ی دانشگاه سیدنی"، و نهاد های فرهنگی وابسته به "اتحادیه آموزگاران ایالت نیو ساث ولز" ، در پژوهش های متفاوت خود نه فقط ادامه زندگی و زندانی شدن کودکان در بازداشتگاههای پناهندگی را خطرناک و آسیب رسان به حال کنونی ی این کودکان اعلام کرده اند که نسبت به سلامت روانی و آسیب های وارد آمده به آنان حتا بعد از آزادی از زندان هشدار داده اند. حرف آخر:

اما به راستی صدها کودک ونوجوان زندانی در دهه شصت خورشیدی که سرانجام زنده ماندند و با تن و جسمی زخمی و فرسوده، و روح و روانی بیمار به جامعه پرتاب شدند ، حال کجا هستند ؟ چه می کشند ؟ و چه کسی بر زخم طاقت سوزآنان مرهم می گذارد ؟